



لحظه‌یی با ژرفای "رها در باد"

"رها در باد" یادها و فریادهای زنی‌ست که از گذرگاه تندبادها و توفان‌ها گذشته‌است، زنی که استبداد مضاعف نتوانسته‌است کمرش را خم کند.

ثریا بهاء نویسنده "رها در باد" بانویی‌ست که درس مبارزه را از ایستاده‌گی هژده ساله پدر آزاده‌ش در پشت میله‌های زندان آموخته‌است و نخستین نامه‌های آزاده‌گی را از خط‌های شلاق بر پشت پدر خوانده‌است، پیش از آن‌که گاوصندوق پر از کتاب پدر را بگشاید.

در تاریخ نرینه ما مردی را به یاد ندارم که درونی‌ترین لایه‌های هستی‌ش را بی‌ریا برای گفتن حقیقتی در اتاقی شیشه‌یی این‌گونه به تماشا بگذارد، چه رسد به بانویی که بی‌هراس و دلیرانه در برابر دروغ‌های بزرگ تاریخ می‌ایستد و فریاد می‌زند:

"های مردم، تاریخ مان پر از جعل است!"

او نه تنها دروغ‌های سلطان حسین و سلطان علی را که امپراتور سرخ را به جای همه خدایان می‌پرستند جار می‌زند، که از آن سوی دیوارهای تودرتو و از درون اتاق‌های تاریک، رازهای سرخ و سپید و سبز را برون می‌کند و پیکره‌های بیمارگونه مردانی را که سال‌ها بر تخت قدرت نشستند، مردمی و سرزمینی را به نابودی کشانیدند، دوباره بر نمایشگاه تاریخ می‌آورد، تا نسل‌های دیگر بگریند یا بخندند بر بازی‌های زشت اقتدارهای پلشت.

"رها در باد" روایت دردها، بربادی‌ها، سوگواری‌ها و رنج‌های مردمی‌ست که از سوی فرمانروایان و سرکرده‌گان سازمان‌ها و تنظیم‌های در بند کاخ‌های سرخ و سپید، همه هستی خود را از دست داده‌اند. روایتگر نه تکیه بر دین دارد و نه بر ضد آن، او پیوسته از بیداد می‌گوید، بیدادی که در درونی‌ترین لحظه‌هایش هم رخنه کرده‌است. مردمی که روشنفکران و آزاده‌گانش پنجه در پنجه استبداد شکنجه می‌شوند، زندان می‌روند و به پای دار می‌ایستند. مردمی که کاخ‌نشینان سرخ از

خون‌های ریخته‌شان شعار سرخ می‌نویسند و کاخ‌نشینان سپید پیکره‌ها و تن‌های پاره پاره‌شان را ابزار کارزار و بازار جنگ سرد می‌سازند.

نویسنده مشق نوشتن را - همان‌گونه که کتاب را نیز - با لب‌سیرین سرخ مادر بر دیوار سپید خانه آغاز می‌کند، پس از نیم سده و پس از عبور از مرزهای بیشمار زنده‌گی، همیشه و همه جا خط‌های سرخی را بر دیوارهای سپید می‌بیند و می‌خواند.

"رها در باد" ریشه‌های انتحار بهشتی را از وعده‌های بامذهبان به گفته‌های لامذهبان پیوند می‌زند و صدای "نابغه شرق" را از اوراق تأریخ بلندی‌کند:

"اگر شما خلقی شوید، دخترکان مینی‌ژوپ پوش کابل، با ناز و کرشمه مال شما خواهند گردید ..."

این صدا با صدای نصرالله‌های جنوب برای رسیدن به بهشت زمینی می‌آمیزد:

"... ما از شوق می‌لرزیدیم، با دل و جان عضویت حزب خلق را پذیرفتیم ..."

از همین جاست که مانیفست طبقات محروم در کشوری که هنوز از کارخانه و کارگر خبری نیست، به گونه دیگری شکل می‌گیرد و نخست محرومان جنسی را به اتحادی فرامی‌خوانند، تا تصحیحی باشد برای اندیشه‌های مارکس در کشورهای نرسیده به سرمایه‌داری.

روایتگر "رها در باد" آن‌گاه که در کشور شوراهای زنان و مردانی را می‌بیند که در سرمای سخت با بیل، کلند و تیشه یخ‌های جاده‌یی را می‌شکنند و در صدر هیأت ریسه دولت و دفتر سیاسی حزب نامی از زنی را در نمی‌یابد، به عنوان زنی که در جست‌وجوی حق است خواب بر پلک‌هایش می‌شکند و در برابر این برابری سرخ نشانه پرسشی می‌گذارد:

"آیا شکستن یخ‌های خیابان‌ها در سرمای زمستان به وسیله زنان شباهت بی‌تردید به زاپیدن مردان نخواهد داشت؟"

در همان سرزمین شوراهاست که راوی می‌بیند امپراتوری سرخ همانی را با کشورهای اقمار می‌کند که استعمارگران با مستعمره‌ها می‌کردند، جمع ترفندهای نوین بلندکردن درفش استثمار برای استثمار.

اگر استثمار با حرص سیری ناپذیر فقط فرصت غارت هستی برونی را درمی‌یافت، سویتیزم هستی برونی آدم‌ها را نیز تاراج می‌کرد و با مغزشویی‌های پیهم برده‌گان جدیدی را روی صحنه می‌آورد.

"رها در باد" از سفسطه‌های اقلیت و اکثریت می‌گوید، از سراب پشتونستان و سیاست‌های آدمخوار که نخستین رییس جمهور را در دام خود گرفتار می‌کند، از کودتایی که با ترور آغاز می‌شود.

میر اکبر خیبر در نشست بیست و هشت فروردین (حمل) دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق شرکت نمی‌کند، و این گواه بریدن او از حزب است. در همان لحظه‌های نشست که غوربندی وظیفه برون کشیدن و قدم زدن با میراکبر خیبر را عهده‌دار است، زنده می‌ماند و میراکبر خیبر آماج گلوله‌های کسانی از درون یک جیب روسی می‌گردد. ترور مردی که حاضر به چکمه‌بوسی سران امپراتوری سرخ نشد، آغاز کشتار، خونریزی و مصیبتی‌ست که هنوز هم ادامه دارد.

"رها در باد" درسنامه عبرت است برای دست نشاندهایی که سرزمینی را برای ارضای خاطر بیگانه‌گان قدرتمند برباد می‌کنند و ننگ و رسوایی همیشگی تاریخ را به جان می‌خرند.

راوی زنیست که از درون کاخ‌های پوسیده قدرت تا میدان‌های نبرد و مقاومت و تا سرزمین‌های غم و غربت، وزش ثانیه‌ها را حس می‌کند و به نوشتار درمی‌آورد. او رازهای خانه حاکم دستگاه جهنمی را که جان هزاران روشنفکر را می‌گیرد، آفتابی می‌سازد. خانه و خانواده‌یی که خود در آن می‌زیسته‌است. از جدال‌های خانواده‌گی گرفته تا نیرنگ‌های تکیه زدن بر کاخ ریاست جمهوری بینه به بینه با روایتی روشن به بیان می‌آید. از رییس‌جمهوری می‌گوید که با پدر، خواهر و برادرانش درگیر است، ولی به دشمنانش دست دوستی دراز می‌کند. رییس‌جمهوری که خود با کشتار روشنفکران و رهبران بزرگ، راه را برای پیدایش جاهلانی هموار می‌سازد که به دارش می‌زنند.

درو شدن گندمزار آدمیت با داس‌های سرخ، پایان هر رویشیست و بسته شدن هر روزنه‌یی. از همین جاست که از درون تاریکی، گله‌های آدم‌نماها به جان هرچه آبادیست و آزادی می‌افتند و راه را برای حضور فاسدان و فریب‌کاران به ظاهر دموکرات باز می‌کنند.

وقتی شگوفه‌های ناشگفته بهاری در زیر بمباران‌های ارتش سرخ به خاک یکسان می‌شوند، مویه‌های راوی را می‌خوانیم:

"کوه‌های سر به فلک، روده‌های خروشان، جنگل‌های انبوه، ملیاردها سال قبل از پیدایش انسان بوده‌اند و ملیاردها سال دیگر هم خواهند بود، اما انسان این موجود حقیر چون ذره ناچیزی بر پهنه گسترده جهان می‌آید، لحظه مختصری می‌درخشد، مرزهای سیاسی، مذهبی، تباری و نژادی می‌کشد، خون‌هایی می‌ریزد و آن‌گاه جهان را پرود می‌گوید. کوه‌ها و رودخانه‌ها گواه شقاوت انسان‌هایند که می‌درند، می‌کشند، به آتش می‌کشند و قلب فرزند مادری را به گلوله می‌شگافند ... "

و آن‌گاه که از شکافتن مغزهای متفکرترین انسان‌ها با گلوله نادانان یاد می‌کند،

آرزو می‌کند: "ای کاش سرنوشت گیتی به دست زنان، منهای مارگریت تاچرها و گلدن مایرها بود ... "

برای دست یافت به باورهای انسانی و در گریز از مطلق‌باوری‌های جنسیتی و غیر آن در جامعه مردسالار، وقتی وارد دنیای مردان جنگ و جبهه می‌گردد، می‌گوید:

"مردان باید وارد دنیای زنانه شوند و زنان در دنیای مردانه حضور یابند تا به تجارب و دیدگاه‌های همدیگر برسند."

سخن "رها در باد" در برابر رهبران است، نه رهروان. رهروانی که گاه با نیات نیک قربانی دام‌هایی شده‌اند که بر سر راه شان گسترده می‌شده‌اند. و اما دریغ بر آن رهروانی که هرگز نگاهی جدی و انتقادی به عقب نمی‌اندازند و راه‌های خطایی را که ندانسته رفته‌اند، هنوز هم می‌روند.

در همین جا درودهای بی‌پایان نثار قدیر حبیب‌هایی باید کرد که با قامت رسا و آگاهی تمام راه‌های تاریک رفته را با نگاه انتقادی روشن کرده‌اند.

پیش از آن که این نامه کوتاه را به پایان ببرم، باید بگویم، چه جای خوشیست که صف نیکان و بدان "رها در باد" و رای حزب، سازمان، گروه، جنسیت و تعلقات تباری و قومی شکل می‌گیرد و آدم‌ها با کنش‌های ویژه خود در رسته‌های نیک و بد می‌ایستند.

سخن را با این یادکرد نویسنده کتاب که در هنگامه نابه‌هنگام رفتن و جداشدن روح حماسه‌سازان و قهرمانان به زبان می‌آورد، به پایان می‌برم:

"من از لابه‌لای افسرده‌گی‌ها بدین باور دست یافتم که سه روز زنده‌گی در ژرفا، زیباتر از صدسال زیستن در ازااست."

عزیز الله ایما

سویس – هشت مهرماه (میزان) 1391 خورشیدی